



دکتر عبدالصاحب یادگاری

در پایان جنگ های صلیبی، که حدوداً سه قرن به طول انجامید و طی آن رهبران اروپا از جمله 'ریچارد شیردل'، طعم تلخ شکست را چشیدند، و به این ترتیب به پتانسیل ایران در مقاومت پی بردند، ایرانی که به وسیله سلاجقه اداره می شد،<sup>(۱)</sup> و مرزهایش در پرتو مدیریت نابغه بزرگ نظام الملک از کاشغر (در خاک کنونی چین) تا نزدیکی های دوک نشین مسکو (پایتخت کنونی روسیه) امتداد داشت؛ به منظور اثبات اراده آهنین ایران آریا، در تثبیت حاکمیت بر شرق آن روز، فرزندان میهن دوست و مسلمان ایران، سیصد سال، در حوزه مدیریت، که به آوردگاه اراده ایران و اروپا بدل شده بود، به مقابله با اروپاییان استعمارگر (که به بهانه مطروحه از سوی اوریان دوم<sup>(۲)</sup> پاپ رم، نجات بیت اللحم (زادگاه مسیح)، و در واقع، به منظور تحقق اهداف استعماری، به مرزهای ایران یورش برده بودند) پرداختند در جریان این برخوردها بود که صلیبیون به کانون اصلی مقاومت شرق و پتانسیل ملت مغرور و تسلیم ناپذیر ایران پی بردند.

آری، هنگامی که از جنگ های صلیبی سخن به میان می آید، باید دانسته شود که منظور جنگ ایران و اروپا بود، (جنگ هایی که در حقیقت چیزی جز استمرار جنگ های پانصد ساله ایران و روم نبود)، بلکه، دومین زورآزمایی اروپا با ایران (خاستگاه پیشرفته ترین مدنیت های جهان) ریشه در بطن دو فرهنگ آریایی و الهی داشت؛ که حاملین این دو فرهنگ کورش کبیر و ابراهیم خلیل الرحمن (ع) فرزندان تاریخ، برادرزاده آزر بودند.<sup>(۳)</sup> اگر چه در قرآن آمده است؛ بسمه تعالی و قال ابراهیم لابعه آزر... (ابراهیم به پدر خود آزر گفت...) اما در زبان عرب

گهگاه 'عم' یا عنوان آب معرفی می گردد، همچنانکه در قرآن آمده است؛ بسمه تعالی. محمد عربی (محمد عرب)، اما چنانکه امام هشتم شیعیان، حضرت امام رضا (ع) می فرماید: القرآن حمال اوجه (قرآن دارنده وجه ها و معانی بسیار است) و لذا حضرت محمد بن عبدالله پیامبر اکرم (ص)، هنگامی که نسب ایشان را می شمردند، همین که به معدن عدنان می رسیدند، می فرمودند: کفی، کافیت، چرا که نمی خواستند اعراب بدانند که پیامبر اسلامی ایرانی الاصل هستند.

آری، اروپاییان در جریان این جنگ های صلیبی، هویت فرهنگی و پتانسیل ملت ایران را دقیقاً مورد شناسایی قرار دادند، اگر چه این جنگ ها با عنوان جنگ بین مسیحی و مسلمان مطرح شده است، اما در واقع مدیریت، استراتژی و هدایت گر واقعی این نبرد خونین و طولانی، ایران بود، و صلاح الدین ایوبی (یکی از فرماندهان) نیز یک ایرانی از تبار ماد بود و در واقع از همین تاریخ بود که خاطره سیاسی اروپا، به رهبری انگلستان، ایران را قدرتی مزاحم و مانع سلطه اروپا بر شرق تلقی کرد.

با این مقدمه کوتاه، نخست به چگونگی پیدایش کانون ملی ترک در آسیای صغیر (ترکیه)، از سوی مهاجرین مغول میهمان اشاره می کنم.

پس از پایان جنگ های صلیبی در سده سیزدهم این بار از شرق و شمال شرق ایران، گروه هایی از مغولان، به منظور استیلا بر بخش هایی از خاک ایران در

آسیای صغیر (که بخشی از خاک میهن ما بود) با نیروی نظامی ایران مواجه شدند، که سرانجام برد با نیروهای ایران بود؛ اما آنچه به بحث ما مربوط می شود، این است که در جریان نبرد، یک گروه دیگر از شاخه های چینی تبار، آن گونه که در تاریخ آمده ناگهان به سود ایران و علیه مغولان تی صم موضع گرفتند که در پایان جنگ سلاجقه، به عنوان پاداش به این گروه چینی تبار اجازت سکونت در اطراف دهکده ای که نامش آنکارا بود، (پایتخت کنونی ترکیه) دادند؛ این کانون میهمانان چینی تبار (که هنوز هم آتپلا، یکی از سران قوم هون را رهبر قبیله ای خود می دانند، و حزب جمهوری ترکیه به رهبری بلند اجویت شاگرد عصمت اینونری فراماسون نام آتپلا را با احترام به عنوان سبیل قدرت ترک بر دوش می کشند) همیشه با کشور میزبان (ایران) به جای نمک شناسی، چه در دوران عثمانی و چه پس از آن، به دشمنی و خصومت پرداخته است؛ که بر خورد های مرزی چندماه اخیر، و منشا آن نیز اراده استعمار سیاه (انگلستان) است را می توان تعبیری از همان دشمنی سنتی فرزندان عثمان (نخستین پادشاه عثمانی) با ایران و ایرانیان تلقی نمود.<sup>(۱)</sup>

حدود صد و پنجاه سال، پیش از سقوط عثمانی در ۱۹۱۸، نظام سیاسی ترک به دلیل ضعف مدیریت، عدم احساس مسئولیت و فساد دستگاه بوروکراتیک، در حال فروپاشیدگی بود، به طوری که تحلیل گران سیاسی اروپا آن را «مرد مریض» معرفی می کردند؛ اما چون عثمانی همواره از اراده اروپای غربی، به ویژه انگلیس تمکین می نمود، استمرار حیات سیاسی آن را به دلیل سیاست های توسعه طلبانه روسیه تزاری یک ضرورت تلقی می کردند؛ لذا عثمانی، نگرهبان بغازهای سفر و دارداتل، همچنان به زندگی رو به زوال خود ادامه می داد؛ که البته در این فرایند اخیر از حیات عثمانی، انگلستان با خلق حزب اتحاد و ترقی به رهبری یکی از عوامل خود با نام مدحت پاشای فراماسون، زمینه فکری اجتماعی را برای انتقال قدرت به عوامل خود فراهم می نمود؛ تا این بار عثمانی را با نظام سلطنتی مشروطه اداره کند؛ اما پس از جنگ جهانی اول با احساس خطر روسیه شوروی و با شناسایی موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ترکیه همین گونه که رضاخان را در ایران روی کار آورد، مصطفی کمال آتاترک را نیز در ترکیه در موضع قدرت نشاند و به این ترتیب به منظور دفاع از بغازهای سفر و دارداتل و جلوگیری از نفوذ میکروب کمونیزم مسکو<sup>(۲)</sup> همان گونه که فوش (سردار فرانسوی در جنگ جهانی اول) مطرح کرده بود کمربند ایمنی نیرومندی در اطراف شوروی به وجود آمد. اما پس از اختراع موشک های قاره پیمای بالستیک و زیر دریایی های پولاریس و موشک های کروزو سلاح های نوترونی و ابزارهایی که با اشعه لیزر کاربرد دارند غرب و به ویژه آمریکا توانست به اعمال سیاست قدرت بپردازند؛ ترکه دیگر خود را مسئول دفاع از بغازها ندانستند چرا که از دیدگاه غرب، ترکیه نقش محوری خود را در دفاع از مصالح به اصطلاح جهان آزاد و به اصطلاح دموکراسی های باختری از دست داده بود!

آری ترکیه امروز، به ویژه پس از سقوط شوروی و برخورداری از جامعه ای با اقوام گوناگون، و به قول وزیر کشور ترکیه که چندی پیش از ایران دیدن کرد «جامه مردم ترکیه از بیست اقلیت قومی تشکیل شده است» دیگر در استراتژی آمریکا جایگاه استراتژیک سابق را از دست داده است که به منظور درک این واقعیت، لازم است به آنچه رییس موسسه روابط بین الملل آلمان که اخیراً اعلام داشته است به عنوان پیام استراتژیک غرب توجه کنیم: ترکیه به این دلیل که

جامعه اش از اقلیت های قومی مختلف و فرقه های مذهبی متفاوت تشکیل شده و به این ترتیب فاقد انسجام ملی- فرهنگی است، و سخت آسیب پذیر، نمی تواند در رابطه با نظم نوین جهانی نقشی بر عهده گیرد، بر خلاف کشور ایران که جامعه اش از لحاظ فرهنگی- ملی بسیار منسجم است.

حال با توجه به عوامل و دلایل مطروحه بالا و با توجه به موضع گیری اروپا و تا اندازه ای آمریکا بود اقلیت کرد، خودمختاری طلب کرد و اعلام مکرر نقش حقوق بشر از سوی ترکیه به وسیله محافل به اصطلاح هوادار حقوق بشر، که می توان این ادعاها را پیام هایی غیر مستقیم به جامعه ترک تلقی نمود که از این پس ترکیه نه دیگر برای ناتو مهره ای مهم و پایگاهی دفاعی تلقی می شود و نه اتحادیه اروپا تن به عضویت ترکیه در آن سازمان اروپایی خواهد داد؛ چه خوب بود اگر هنگام دیدار همسر رییس جمهوری سابق فرانسه خانم میتران، از

## انگلستان، فرانسه و روسیه از سطح قدرت های جهانی تنزل خواهند کرد، انگلستان کامنولث و فرانسه کشورهای متحد خود را در آفریقا از دست خواهد داد، اتحادیه اروپا دچار فروپاشیدگی خواهد شد، چین کمونیست مورد تهاجم قرار خواهد گرفت و جهان نظمی دیگر به خود خواهد دید

کردستان عراق که خود را شریک دردها و خواست های اکراد برای کسب خودمختاری معرفی نمود؛ و با به هنگام سفر هیرد معاون وزیر خارجه انگلیس به کردستان عراق و اصرار هیرد بر ضرورت کسب استقلال از سوی اکراد<sup>(۳)</sup> به نحوی که مسعود بارزانی در سفری که به ایران داشت با شگفتی به حضار می گفت «آنا نطلب الحکم الذاتی، لکن الغریبین یقولون لنا، اطلبوا الاستقلال!» (در حالی که ما خواستار خودمختاری هستیم غربی ها از ما می خواهند که تقاضای استقلال کنیم!!) دولت مردان ترکیه به ماهیت این سفرها و این شعارها آن هم از سوی شخصیت های مهم دیپلماسی غرب توجه می نمودند؛ که اگر این دولت مردان ترکیه مظاهر اراده ملی و آگاه و مسئول جامعه ترک می بودند، موضع واقعی خود را در متن روابط بین الملل در حال تحول، درک می نمودند و به تدریج به منظور نگرهبانی از مصالح ملی کشور خود به جای پیروی از همان سیاستی که عراق دنباله روی آن شد و به چنین سرنوشته شومی دچار گردید از استراتژی ملی مناسب شرایط فعلی جهان پیروی می کردند. اکنون که بحث به اینجا رسید باید به این پرسش پاسخ داد: ترکیه به کجا می رود؟ که بهتر است این سؤال را به این طرز بیان داشت: انگلستان در شرایط فعلی چه ماموریتی بر عهده ترکیه گذاشته است؟

به منظور شناسایی مأموریتی که استعمار بر عهده ترکیه گذارده است لازم است نخست و به طور مختصر به شناسایی سیاست خارجی انگلستان پرداخت. سیاست خارجی بریتانیا، تاکنون بر پایه دو اصل اساسی که ناشی از مصالح امپریالیستی است، استوار شده است: ۱- تأمین شبکه از تباطات دریایی ۲- مبارزه با سلطه دولت دیگر بر اروپا در راستای استقرار و استمرار موازنه<sup>(۹)</sup> از اواخر سده هفدهم به بعد که دولت عثمانی رویه ضعف گذاشت انگلستان که در موجودیت این کشور پاسداری برای مصالح امپریالیستی خود می دید، تحت حمایتی دولت ترک را بر عهده گرفت و دولت ترک با حمایت انگلستان در برابر فرانسه ناپلئون بناپارت که در ۱۷۹۱ مصر را اشغال کرد و در برابر مصر محمد علی پاشا (که مورد حمایت فرانسه بود) و در برابر روسیه تزار (جنگ کریمه ۱۸۵۶) به حیات خود همچنان ادامه داد و حتی پس از جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۷ بنا به توصیه انگلستان، هندرسون معاون وقت وزارت خارجه آمریکا طرح دفاع از یونان و ترکیه را به مدیریت سیاسی آمریکا قبولاند. بر مبنای این بینش استراتژیک انگلستان در رابطه با نخستین اصل استراتژیک در سیاست خارجی (ضرورت دفاع از ارتباطات دریایی امپراطوری) با در اختیار داشتن قبرس، مالت، کانال سوئز، تنگه جبل الطارق، تنگه باب المندب و سرانجام تنگه هرمز و جزایری مهم از لحاظ استراتژیک مانند دیگو گارسیا پایگاه هایی نیرومند به منظور نگهداری از ارتباطات دریایی در اختیار داشته باشد؛ که دولت اسرائیل پس از تأسیس در ۱۹۴۸ بر پایه بینش استراتژیک انگلستان بنا بود به عنوان متحد استراتژیک و دائمی بریتانیایی کبیر در سواحل شرقی دریای مدیترانه با همکاری ترکیه به دفاع مستمر از مصالح انگلستان در حوزه دریای مدیترانه و آفریقا پردازد؛ که این هدف استعماری در ۱۹۶۷، پس از پیروزی حکومت تل آویو بر مصر و سوریه و احساس قدرت از سوی اسرائیل و استقلال اراده و مطرح کردن دو اصل استراتژیک در رابطه با سیاست خارجی خود: ۱- مشارکت اسرائیل در استخراج و استثمار نفت منطقه خاورمیانه عربی ۲- تکوین یک بازار مشترک با همکاری کشورهای عرب منطقه، با بن بست رویه رو شد؛ و انگلستان با احساس تغییر معادله قوا، در حالی که در گذشته با پایان عربیسم مورد تأیید آمریکا با همکاری اسرائیل به مبارزه می پرداخت، این بار در کنار اعراب و پان عربیسم و علیه اسرائیل، که خواستار طرد حاکمیت انگلیس و فرانسه بر خاورمیانه عربی و طالب جایگزینی حاکمیت اراده خود و آمریکا بر منطقه خاورمیانه عربی شده است، قرار گرفت؛ که نشست های اقتصادی کازابلانکا، عمان و دوحه قطر در واقع زمینه های تحقق آن دو هدف استراتژیکی اسرائیل برای نفوذ در حیات اقتصادی خاورمیانه عربی، بوده است؛ که اروپای غربی نیز، به منظور مقابله از سازمان همکاری های اقتصادی بازار مشترک با دولت های حوزه دریای مدیترانه دم می زند!

در رابطه با ترکیه، اما به دلیل سابقه ترکیه در استعمار سرزمین های عرب زبان خاورمیانه، چنان که قبلاً اشاره کردم و بدینی شدید اعراب نسبت به ترکیه لازم شد به وسیله یک عده از نویسندگان وابسته، زمینه های اجتماعی فرهنگی مناسب را فراهم کنند، که ریادالرییس نمونه این گونه نویسندگان مأمور برای احیای روحیه نزدیکی اعراب به ترکیه است؛ که با حمله شدید به ایران که به ادعای نویسنده مزبور قصد تهاجم به سواحل جنوبی خلیج فارس را دارد؛ و چون صحنه سیاسی خاورمیانه عربی فاقد قهرمانی مانند جمال عبدالناصر است،

لذا لازم است کشورهای عرب با ترکیه متحد شوند که به این ترتیب مانع تجاوز ایران به اراضی اعراب شوند.<sup>(۱۰)</sup>

در حالی که امارات خلیج فارس از مالکیت جزایر ایرانی دم می زند و مرتب با آمریکا در دوره بیل کلینتون فراماسون و چه اکنون در کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی در تهران به عربده کشی و شعار دادن مشغول است و با خرید تجهیزات جنگی و هواپیماهای مافوق صوت (که خلبانان امارات یا پاکستانی هستند یا اردنی، بسان خطاب که یک اردنی است و در استان داغ (داغستان) که به مانند استان پاک (پاکستان) بخشی از خاک ایران بود، و در آینده باید به خاک میهن ملحق گردد) به فعالیت های خرابکارانه مشغول است) خود را با همکاری عربستان سعودی و عراق (پیش از سقوط) و با پشتیبانی و ناوگان جنگی آمریکا برای حمله به ایران آماده می کند، طالبان پاکستان عضو کامنولث انگلیس با پشتیبانی نیروهای مسلح پاکستان در شمال شرقی کشور هنوز هم به اختلال گری می پردازد، ترکیه با این امید که به اصطلاح با تهاجم به ایران به جذب آذربایجان و احتمالاً ترکمنستان موفق گردد و فانتزی پان تورکیسم را از بالکان تا مرزهای چین تحقق بخشد، اختلال گری را در مرزهای ایران آغاز کرد، که البته این برنامه توسعه ارضی ترکیه به دستور انگلیس و به توسط کشورهای عرب به اجرا گذاشته شد و بسیاری از کشورهای نفت خیز عرب از جمله عربستان سعودی، کویت، امارات و لیبی با سرمایه گذاری های فراوان در صنایع نظامی ترکیه به آماده ساختن این کشور به منظور مواجهه با ایران پرداختند.

البته آنچه گفته شد، تصویری بود از استراتژی امپریالیزم انگلستان که به تدریج در حال پیاده شدن است اما در مقابل لازم است تصویری از استراتژی آمریکا نیز ارائه کنیم اگر چه امروزه بخش مهمی از جامعه سیاسی آمریکا اسیر اراده انگلستان است اما به دلیل رستاخیزی که به وسیله جامعه سیاسی آمریکا به وسیله نویسندگان ملی و مسئول از جمله گاری آلن نویسنده کتاب هیچ کس جرأت ندارد<sup>(۱۱)</sup> و دکتر کولمن نویسنده کتاب کمیته سیصد<sup>(۱۲)</sup> و فعالیت های افشاگرانه دکتر شلزینجر (مشاور جان. اف. کندی) به عمل آمده است می توان امیدوار شد که در آینده جامعه سیاسی آمریکا تصفیه شوند؛ اگر چه این در حد یک آرزوست چرا که نفوذ انگلستان در جامعه آمریکا آنچنان گسترده است که فرزند جان اف کندی (رییس جمهور مقتول سابق آمریکا) با نام جان. اف. کندی در هواپیما نابود شد!

اخیراً سناتور ادوارد کندی، فرزند سوم خاندان کندی ها (که همواره به دلیل وحشت از ترور شدن به وسیله مافیای وابسته به انگلستان که دو برادرش جان و رابرت و برادرزاده اش جان. اف. کندی دوم را ترور کردند. خود را کاندیدای ریاست جمهوری از حزب انگلیسی گرای دموکرات نمی کرد، اگر چه این آمریکایی ایرلندی تبار، از ماهیت حزب دموکرات آن گونه که باید بی خبر است)، از عملکرد جرج واکر بوش به مانند لیبرمن در آماده شدن برای حمله به عراق (سنگر مقدم امپریالیزم انگلیس در خلیج فارس) انتقاد می کرد!

آیا به ادوارد کندی حزب دموکرات انگلیسی گرای آمریکا، پس از خلع الگو این امید را داده است که در انتخابات سیاسی آینده می تواند به عنوان یکی از نامزدهای سیاسی حزب دموکرات، بدون ترس شرکت جدید، و به جای لیبرمن کلیمی این مسیحی کاتولیک، به عنوان کاندیدای موفق حزب به جامعه سیاسی آمریکا معرفی شود؟

واقعی نظم نوین جهانی دراز می‌کند که انگلیس و فرانسه هستند، (که این دومی ابزار راهکاری است برای اولی).

اگر در کشور آمریکا، به منظور پیشگیری از مانع تراشی های انگلستان در برابر اراده آمریکای ناسیونالیسم دائر بر تحقق نظم نوین جهانی، انگلستان به وسیله بازوی جنایتکار خود همان گونه که در ۱۹۶۳ جان. اف. کندی را ترور کرد این بار نیز جرج واکر بوش را ترور نماید، حکومت سایه که برای ادامه استراتژی جمهوریخواهان به منظور استقرار نظم نوین جهانی ایجاد شده است، رسالت



آیا مفهوم این توافق بین خاندان کندی، به سرپرستی ادوارد (که نمایندگی چهل و پنج میلیون آمریکایی ایرلندی تبار را بر عهده دارد) با انگلستان به این معناست که جناب ادوارد به خلاف دو برادرش، تعهد داده است که همچنان از نظم کهن، (در پرتو حاکمیت جهانی انگلیس) حمایت کند، و نظم نوین جهانی مطروحه از سوی حزب جمهوری خواه را، به مانند بیل کلینتون فراماسون، به فراموشی بسپارد؟

آیا ادوارد کندی، هنوز نمی‌داند که بهانه واقعی ترور دو برادرش به وسیله انگلستان، اصرار آنها در انتقال مدیریت روابط بین الملل از انگلستان به آمریکا بوده است؟

آری امروزه بین اروپا، به رهبری انگلستان و آمریکا چالشی سخت درگیر است آمریکا در این تصور که با حمله به افغانستان توانسته است غائله طالبان را به طور کامل سرکوب کند دچار اشتباه است؛ چرا که آوردگاه اصلی طالبان پاکستان و دقیقاً ارتش پاکستان است. آنچه نواز شریف پس از تهاجم آمریکا به عراق در ۱۹۹۱ اعلام داشت جنگ خلیج فارس پایان نیافته و در پاکستان به پایان خواهد رسید. و نیز این گفته نواز شریف در دوران نخست وزیری اش که من افتخار می‌کنم که یک طالبان باشم آذر واقع تعبیرست روشن از این که در آینده آمریکا پاکستان را نیز هدف قرار خواهد داد و پس از حمله به کره شمالی و کوبا که انقلاب کوبا به رهبری دکتر فیدل کاستروی فراماسون واکنشی بود از سوی انگلستان در برابر دیپلماسی دلار که شکست مفتضحانه ۱۹۵۶ (جنگ کانال سوئز) را دامنگیر انگلستان و فرانسه نمود؛ آری انگلستان در دریای کارائیب بانیستا را از حکومت خلع کرد و دکتر فیدل کاسترو را در رأس نظامی انقلابی منصوب نمود، چنان که بر اثر تغییر شرایط در عراق ژنرال قاسم را در ۱۹۵۸ جایگزین ملک فیصل هاشمی نمود و در اتیوپی هایله مریم را جایگزین هایله سلاسی کرد و ژنرال گورسل را جایگزین جلال بایار - عدنان مندرس در ترکیه نمود و اکنون اتحادیه اروپا را در برابر آمریکا به پا داشته است؛ که به زبان خاورپوسلانا (مستول روابط خارجی اتحادیه اروپا) فریاد بکشد: شرایط برای مخالفت علنی اروپا با دیپلماسی استیلاطلب آمریکا فراهم شده است؛ که این گفته سولانا، اوج تعارض دیپلماتیک اروپا را با آمریکا می‌رساند و فریادهای معترضانه شرودر صدر اعظم آلمان که گفته است: آلمان مدیون هیچ کشوری نیست؛ آذر حالی که کهلن، صدر اعظم سابق همین کشور وحدت دو بخش آلمان را رهن اراده آمریکا دانست که با شکست دادن شوروی سابق، روسیه را از اروپای شرقی طرد کرد و دو بخش آلمان (شرقی و غربی) را به هم پیوند داد و موضعگیری های ژاک شیراک رییس جمهوری فرانسه علیه آمریکا در رابطه با تهاجم اخیر به عراق، در واقع چیزی نیست سواى بازتاب موضع انگلستان علیه آمریکا؛ که فرانسه پس از سقوط ناپلئون بناپارت، به ویژه در رابطه با سیاست خارجی همواره دنباله رو انگلستان بوده است.

در مقابل، رامسفیلد وزیر دفاع آمریکا اعلام داشت دو کشور فرانسه و آلمان کشورهای کهنه هستند که مفهوم سخن رامسفیلد این هست؛ جهان نوین به مدیریتی نوین و بر پایه نظم نوین نیاز دارد و باید نظمى که از ۱۶۴۸ تاکنون بر جهان مستقر بوده است، اکنون دیگر کهنه، و فرسوده شده است و باید نظمى نوین جایگزین نظم کهنه گردد، و هنگامی که خانم کندالیزاریس می‌گوید: فرانسه از عراق خطرناک تر است، در واقع انگشت اتهام به سوی معترضین

استمرار استراتژی نظم نوین جهانی را به دوش خواهد گرفت. جنگ بین آمریکا و انگلستان، اگر چه به دلیل وجود اقلیت نیرومند آمریکاییان انگلیسی تبار در آمریکا و به دلیل وحشت انگلستان از رویارویی مستقیم با آمریکا، هنوز بر ملا نشده است اما عملاً در حال اجراست و بنا بود در دوران ریاست جمهوری ریگان آمریکایی ایرلندی تبار در رابطه با جزایر فالکلند

(که در آن تاریخ در این مورد نیز مقاله‌ای پخش کردم) در برابر عقب نشینی آمریکا در دفاع از آرژانتین ژنرال گالتیری (که بنا بود جمال عبدالناصر آمریکای جنوبی شود، و در برابر دکتر فیدل کاستروی فراماسون، انقلابی اقل علم نماید) و عدم همکاری با ژنرال گالتیری در مورد ادعای به حق آرژانتین بر جزایر مالویناس (فالکلند) انگلستان در برابر آمریکا در خاورمیانه عقب نشینی کند، و خانم تاجر (نخست وزیر وقت انگلستان) این وعده را به ریگان داد اما به آن مهمل نکرد و لذا وزیر خارجه وقت آمریکا ژنرال هیگ خانم تاجر را مادر.... خواند! او وعده کسب انتقام از انگلستان را داد.

آنچه در رابطه با شرایط جهانی و دیپلماسی آمریکا که بر مبنای ذهنیت سیاسی جمهوریخواهان کشور دایر بر انتقال رهبری و مدیریت روابط بین الملل از انگلستان به آمریکا استوار شده است و نتیجه نهایی آن حذف اروپا به عنوان یکی از محورهای مهم و دارنده نقش در سیاست بین الملل می توان اعلام داشت این هست؛ انگلستان و فرانسه، به مانند روسیه از سطح قدرت های جهانی تنزل خواهند کرد؛ انگلستان کاملث را از دست خواهد داد، فرانسه کشورهای متحد خود را در آفریقا از دست خواهد داد، اتحادیه اروپا دچار فروپاشیدگی خواهد شد، چین کمونیست مورد تهاجم قرار خواهد گرفت و جهان نظمی دیگر به خود خواهد دید.

آنچه در رابطه با ترکیه باید بگویم همان گونه که در آبان سال ۱۳۷۸ در مقاله ای زیر عنوان مذاکرات صلح خاورمیانه و امپریالیزم اروپای غربی نوشتیم، بنا به مأموریتی که برای کشور ترکیه در نظر گرفته شده است سرانجام ترکیه به مواریان اسلامیزم جذب خواهد شد و همه ابتکارات سیاسی شکست خورده این کشور برای به طور مثال عضویت در اتحادیه اروپا یا پیشگیری از عضویت قبرس در اتحادیه اروپا پیش از عضویت خود در واقع چیزی نبود سواى راهکارهای دیپلماسی امپریالیزم مسلط اروپایی بر ترکیه (یعنی انگلیس) تا با مستأصل کردن جامعه سیاسی ساده اندیش ترک و ملزم کردن آن جامعه به گرایش به پان اسلامیزم و درک این مطلب که؛ سرنوشت ترکیه نه در غرب مسیحی است بل در شرق اسلامی.

در پایان آنچه به عنوان پیام آگاهی بخش، باید به جامعه ترک ارائه داد این هست؛ بر مبنای دیدگاه استراتژیست های آمریکایی، نظم نوین جهانی، تا آنجا که به خاورمیانه ارتباط پیدا می کند بر مبنای حذف همه پیمان هایی که از سده نوزدهم تاکنون از سوی امپریالیسم های اروپایی با کشورهای این منطقه بسته شده استوار شده است. این قراردادهاى تحمیلی باعث شده تا کشورهای ساختگی، به طور مثال در شرق سوئز ایجاد شود، که هرگز مبنای منطقی نداشته است و اکنون در خاورمیانه بنامست ساختاری ژئوپلیتیک بر مبنای ذهنیت سیاسی آمریکا ایجاد شود که چون به جزئیات آن آگاهی نیست لذا این سؤال را مطرح می کنیم؛ آیا این ساختار نوین بر منطق روابط بین الملل، این بار، استوار خواهد شد؟

و آنچه در پایان به ذهنیت سیاسی ترکیه در رابطه با ادعاهای وزیر خارجه ترک باشار پاکیش وزیر خارجه حکومت کنونی ترکیه) که اخیراً در رابطه با عراق اعلام شده است باید القاء کرد این هست؛ ۱- ترکیه بر منطقه شمالی عراق مسلط نخواهد شد ۲- ترکیه از منافع نفت کرکوک و موصل سهمی نخواهد برد و حتی آرزوهای ترکیه در کسب میلیاردها دلار از فروش آب پشت سدهای اتاتورک

(که بنا به توصیه حکومت لندن از ۱۹۷۰ ساخته و در حال ساخته شدن است و هدف از ایجاد این سدها بهره برداری ترکیه از آن به عنوان اهرم فشار علیه جوامع عربی و جذب شدن ترکیه به مواریان عربسیم آن هم حتماً زیر شعار ترک و عرب برادر! و مقابله با سیاست های آمریکا (به مانند سیاست های پرویز مشرف پاکستانی) بر آورده نخواهد شد؛ و تا آنجا که به مناسبات ایران و ترکیه مربوط می شود باید این هشدار را به دولتمردان داد که؛ اشتباه محض است اگر این تصور در سطح ذهنیت مدیریت سیاست ایران جایی بگیرد که دادن این همه امتیاز از جمله در مورد گاز به ترکیه موجب خواهد شد که سکونت ترک حتی در پوشش اسلامی آماده احترام به مصالح ملی ایران باشد، چنان که دولت روسیه علی رغم حسن نیست مکرر دولت ایران در رابطه با مسئله نفت دریای مازندران همچنان به دنبال مصالح امپریالیستی خود بوده است و بدون توجه به حقوق طبیعی ایران به تقسیم دریای خزر و منابع نفتی آن با عیلق ها و دیگران پرداخته است غافل از این واقعیت که؛ نظم نوین جهانی تا آنجا که به حوزه خلیج فارس ارتباط پیدا می کند قفقاز و بخش مهمی از آسیای میانه و حوزه رود هیرمند و جزایر خلیج فارس و عراق را مشمول فلات ایران تلقی می کند؛ که بنامست، در آینده، به ایران ملحق شوند؛ و پیامی که بیش از ده سال پیش نویسنده روسی سولژنیتسین به ذهنیت مدیریت سیاسی روسیه القا کرد بهتر است خود ما؛ داوطلبانه، اراضی مسلمان نشین را؛ که به زور اسیر اراده خود کردیم، مسترد داریم؛ در واقع ناشی از شناسایی این واقعیت محرمانه بود، که روسیه اراضی مسلمان نشین را نباید به ایرانیان مسترد دارد.

آری همان گونه که در مقاله پیش نوشتیم آمریکا و روسیه در آینده به ایران حمله خواهند برد، که بهانه روس ها دو قرارداد ۱۹۲۰ و ۱۹۴۱ است اما در باطن تهاجم روس ها به ایران معلول این آرزوست که آمریکایی ها در ذهنیت آنها ایجاد کرده اند؛ در صورت تهاجم به ایران ما آمریکایی ها به شما تعهد می دهیم که اراضی مسلمان نشین را در قلمرو روسیه ابقا کنیم؛ که این یک تعهد پوچ بیش نیست.

#### منابع:

- ۱- کتاب المنجد فی اللغة و الاعلام چاپ دوم انتشارات دار المشرق المطبعة الکتولیکه صفحه ۲۷۰ (بخش الاعلام) بیروت، لبنان
- ۲- کتاب تاریخ جهان نو تألیف رابرت روزول پالمر ترجمه ابوالقاسم طاهری صفحه ۵۳ موسسه انتشارات امیرکبیر تهران
- ۳- لغت نامه دهخدا جلد چهارم حرف ت
- ۴- کتاب سیاست و استعمار در خاورمیانه تألیف اینجناب انتشارات کانون اندیشه های اسلامی، فصل سوم
- ۵- تاریخ روابط بین الملل (بحران های قرن بیستم) فصل بیهودگی کمر بند بهداشتی
- ۶- کتاب المناهج السیاسه الخارجیه فی دول العالم تألیف روی مکریدس ترجمه دکتر حسن صعب صفحه ۲۷ المکتبه الاهلیه، بیروت
- ۷- کتاب الریاح السموم (بادهای مسموم) تألیف ریاض معودی و سایر دولت های جزیره العرب پس از جنگ خاورمیانه
- ۸- کتاب هیچ کس جرأت ندارد تألیف گاری آنن ترجمه عبدالخلیل حاجتی انتشارات موسسه خدمات فرهنگی سا
- ۹- کتاب کمیته سیصد تألیف دکتر کولمن ترجمه دکتر یحیی شمس. انتشارات فریروزه